



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ فروردین ۱۳۹۶

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - السادس: الارض التي اشتراها الذمی من المسلم

مصادف با: ۲۰ رجب ۱۴۳۸

موضوع جزئی: جهت اول: بررسی اصل تعلق خمس - حق در مسأله - بررسی دو اشکال به مؤید

جلسه: ۸۷

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد دو روایت به عنوان مؤید نظر مختار در این مقام می توان ذکر کرد. یکی روایت محمد بن مسلم است و دیگری مرسله ای از امام رضا (ع). این دو روایت در حقیقت مفسر و مبین روایت ابی عبیده حذاء هستند.

طبق تفسیری که با ملاحظه این دو روایت می توان از روایت ابی عبیده انجام داد، در واقع خمس معهود و اصطلاحی، مورد نظر نیست. آنچه که به زمین خریداری شده توسط کافر ذمی از یک مسلمان تعلق می گیرد، در واقع عبارت است از دو عشری که در اراضی خراجیه وجود دارد. یعنی این زمین نیز از نظر حکم به اراضی خراجیه ملحق می شود. این یک ضریب مالی است که از کفار اهل ذمه اخذ می شود. بنابراین موضوعاً ارض مشتراة بوسیله ذمی از مسلمان، از دایره اموری که خمس به آنها تعلق می گیرد، خارج است. نتیجه این است که حق با قائلین به عدم تعلق خمس است.

عرض شد دو اشکال می تواند متوجه این دو روایت شود که یکی از آنها مشترک الورد است و آن این که در روایت ابی عبیده حذاء، فقط بحث از ارض مشتراة است در حالی که موضوع این دو روایت و روایات مشابه، احکام مربوط به اهل ذمه و مطلق اراضی خراجیه است. پاسخ این اشکال داده شد.

اشکال دوم

اشکال دوم اشکالی است که متوجه روایت محمد بن مسلم است اشکال در واقع نکته ای است که مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول نیز به آن اشاره کرده؛ او هم به تبع پدرش که در شرح بر من لایحضره الفقیه، به آن اشاره کرده است این اشکال را مطرح نموده است. احتمالی که ایشان در روایت محمد بن مسلم القاء کرده، این است که در ذیل روایت این جمله آمده است؛ وقتی محمد بن مسلم می پرسد «فهذا الخمس». امام (ع) در پاسخ می فرماید: «فَقَالَ (ع) إِنَّمَا هَذَا شَيْءٌ كَانَ صَالِحَهُمْ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)»؛ تعبیری که در ذیل روایت آمده، از باب تقیه است؛ چون این خمس را در واقع خلیفه دوم قرار داده است.

وجه اینکه ذیل روایت محمد بن مسلم، حمل بر تقیه می شود این است که این برخلاف ضابطه کلیه ای است که امام ارائه کرده است. ضابطه کلی این بود که اگر جزیه بر آنها قرار داده شود، اموال آنها متعلق جزیه نیست؛ در اینجا این سؤال مطرح می شود که در صدر روایت امام (ع) ضابطه ای ارائه داده و می فرماید جزیه یا به اموال تعلق می گیرد یا به رئوس. در ذیل روایت، آمده که «شَيْءٌ كَانَ صَالِحَهُمْ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)» چگونه می شود که از یک طرف ضابطه کلی مشخص شود ولی در ذیل آن بگویند که آنچه که بر آنها قرار داده شده [خمس] چیزی است که صالحهم رسول الله (ص). اینها نسبت به هم

مُتَهافت به نظر می‌رسد. لذا با توجه به اینکه خلیفه ثانی این خمس را قرار داده و با توجه به تهافتی که بین صدر و ذیل روایت به نظر می‌رسد، باید بگوییم تعبیر امام (ع) در ذیل روایت، تقیه صادر شده است. یعنی این همان خمس متعارف و معهود و مصطلح است. ولی چون در برابر سؤال محمد بن مسلم قرار گرفته که آیا این همان خمس اصطلاحی است یا خیر، تقیه فرموده شیء صالحهم رسول الله (ص).

پس اگر این احتمال را بپذیریم، نتیجه این می‌شود که روایت محمد بن مسلم، مؤید قول و نظر مختار نیست. ما با این روایت می‌خواهیم عدم تعلق خمس به چنین زمینی را اثبات کنیم و این روایت با این احتمال، نمی‌تواند آن را اثبات کند؛ چون تأکید ما بر همین جمله آخر بود که در برابر سؤال محمد بن مسلم، امام (ع) نفی کرد که از مصادیق خمس مصطلح باشد. اگر این پاسخ تقیه صادر شده باشد (وجه حمل بر تقیه را گفتیم، برای اینکه تهافت در روایت از بین برود. اگر ما ذیل را حمل بر تقیه نکنیم، بین صدر و ذیل روایت، تهافت است. پس برای از بین بردن تهافت، ذیل را حمل بر تقیه می‌کنیم) نتیجه این می‌شود که این خمس همان خمسی است که مصطلح و معهود است.

بررسی اشکال دوم

اولاً: به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست. چون منظور از اموال در صدر روایت، غیر از ارض است. یعنی خانه‌ها و مرکب و چیزهایی که اشخاص در زندگی به آنها نیاز دارند. بحث در تعلق خمس یا دو عشر به آن اموال است. آنچه که در این روایت بیان شده که یا بر اموال، یا بر رئوس، یعنی یا از خانه و مرکب و امثال اینها دو عشر اخذ می‌شود یا از رئوس آنها؛ و ارض به طور کلی از دایره مقصود امام (ع) خارج است. ولی ارض یک خصوصیتی دارد که کأنه علی کل حال، خمس [دو عشر] به آن تعلق می‌گیرد.

پس ارض از دایره این حکم خارج است؛ در واقع یک چیزی بوده که خلیفه ثانی، این ضریب مالی را قرار داده است. اما اموال یا رئوس، طبق آن ضابطه کلی به قوت خود باقی است. اینکه جزیه، یا به اموال تعلق می‌گیرد یا به رئوس، این ضابطه در جای خود باقی است. زمین زراعی از دایره این دو قسم خارج هستند. زمین زراعی به خاطر اهمیتی که دارد و خصوصیتی که داشته، کأنه اساساً مشمول این ضابطه قرار نمی‌گرفته است.

فقط می‌ماند کاری که خلیفه دوم در مورد عفو و بخشیدن جزیه از رئوس بنی تغلب انجام داد. این نیز طبق مرسله ای که بیان شد، کاری بود که او انجام داد و منافاتی با مصالحه پیامبر نیز ندارد. لذا نتیجه این است که بین صدر و ذیل روایت تنافی نیست و ضرورتی ندارد که ما برای رفع تنافی، ذیل روایت را حمل بر تقیه کنیم. اگر این مشکل حل شود، هیچ لطمه ای به تأیید این روایت نمی‌خورد. اشکالی هم که دیروز برخی دوستان مطرح کردند که حمل بر تقیه می‌شود چون خلیفه دوم این کار را کرده است، عرض شد این در مورد اموال یا رئوس است و اراضی زراعی را شامل نمی‌شود. کأنه در مورد اراضی زراعی در هر صورت این ضریب مالی قرار داده شده است. اینکه ما بگوییم یا اموال یا رئوس، و اموال را شامل اراضی نیز بدانیم، به قرائنی قابل پذیرش نیست.

سوال:

استاد: مسأله این است که چرا رسول خدا (ص)، وقتی که بر این اراضی مصالحه کرد، مسأله رئوس مطرح نبود؟ می خواهد بگوید اراضی یک خصوصیتی داشته است که اصلاً از تحت عنوان این ضابطی کلی خارج است. چون اراضی خراجیه، اراضی بوده که در اختیار آنها گذاشته شده و اجازه داده شده روی آن کار کنند و جزیه بپردازند.

سؤال:

استاد: این دو عشر را برای آنها قرار داده است. این خمس را خلیفه دوم بر زمین های اینها قرار داده و علت اینکه حمل بر تقیه نیز شده همین است. تهافت کاملاً روشن است. ما از یک طرف می گوئیم امام (ع) در صدر روایت یک ضابطه کلی بیان نموده که جزیه یا بر رئوس قرار داده می شود یا بر اموال. اگر بر رئوس قرار داد، لیس علی اموالهم شیء. اگر این ضابطه است، چطور ذیل آن می فرماید «شیء صالحهم علیه رسول الله (ص)». این دیگر با صدر روایت سازگاری ندارد.

سؤال:

استاد: مستشکل می گوید برای اینکه این تهافت کنار برود، ضابطه همان است؛ چیزی که امام در ذیل روایت فرموده، این تقیه است و اصل همان ضابطه است. غرض اصلی نیز این بوده که به اهل ذمه از ناحیه حکام اسلامی، اجحاف نشود. اینکه هم به خاطر رئوس بخواهند بگیرند و هم از اموال بگیرند، ممکن بوده که اجحاف شود. ضابطه این است که جزیه یا بر اموال قرار داده می شود یا بر رئوس. اگر این چنین است، پس چرا امام (ع) ذیل روایت می گوید «شیء صالحهم رسول الله (ص)»؟ تهافت در اینجا روشن است، یا باید اموال باشد یا رئوس.

سؤال:

استاد: «فَقَالَ (ع) كَانَ عَلَيْهِمْ مَا أَجَازُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَكْثَرُ مِنَ الْجَزِيَّةِ»؛ می گوید: این جزیه ای که از ارض آنها می گیرد، همان خمس است؟ امام (ع) می فرماید: «إِنَّمَا هَذَا شَيْءٌ كَانَ صَالِحَهُمْ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)». این «هذا» به «جزیه» ای برمی گردد که از ارض می گیرند و نه آن «ما وُضِعَ عَلَى الْأَمْوَالِ أَوْ عَلَى الرَّئُوسِ». چون اصلاً سؤال از آنجا شروع شد. امام (ع) یک ضابطه ای بیان کردند و فرمودند این چیزی غیر از جزیه نیست. «إِنْ شَاءَ الْإِمَامُ وَضَعَ ذَلِكَ عَلَى رُءُوسِهِمْ وَ لَيْسَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ شَيْءٌ وَ إِنْ شَاءَ فَعَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَ لَيْسَ عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ شَيْءٌ». بعد می گوید «فَقُلْتُ فَهَذَا الْخُمْسُ فَقَالَ (ع) إِنَّمَا هَذَا شَيْءٌ كَانَ صَالِحَهُمْ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)». این چیزی است که رسول خدا بر آن مصالحه کرده است.

پس اولاً معلوم شد که اساساً تعلق جزیه به ارض، به خاطر خصوصیتی است که ارض داشته و هیچ ارتباطی به آن ضابطه ندارد. این خمس [دو عشر]، یعنی جزیه مختص به ارض، علی کل حال ثابت است؛ آن هم به خاطر خصوصیتی است که در خود ارض است.

ثانیاً: سلّمنا که این اشکال وارد باشد پاسخ دیگر می توان داد و آن اینکه لزوم جعل جزیه یا بر رأس یا بر مال، یک حکم شرعی لزومی نیست. اصل مسأله قرار دادن جزیه است. این هم به اختیار حاکم اسلامی گذاشته شده و گفته اند این یا آن برای جلوگیری از اجحاف در حق آنهاست. در برخی روایات دارد که امیرالمؤمنین (ع) هم بر رئوس و هم بر اموال جزیه می گذاشت.

طبق نظر مستشکل مهم ترین اشکالی که به روایت محمد بن مسلم وارد است، این است که ذیل این روایت باید حمل بر تقیه شود. یعنی همان قسمتی که پایه استدلال بر آن استوار است، باید حمل بر تقیه شود. پاسخ این است که ضرورتی برای حمل تقیه نیست.

ثالثاً: اساساً چه حمل بر تقیه شود یا خیر، آیا به آنچه که به عنوان تأیید روایت ابی عبیده حذاء از این استفاده می‌شود، لطمه‌ای می‌زند یا خیر؟ اصلاً فرض کنیم ذیل روایت حمل بر تقیه شود. مسأله این است که در این روایت صریحاً آنچه را که از ارض مربوط به کافر ذمی أخذ می‌شود، به عنوان جزیه معرفی کرده و اصلاً ارتباطی به خمس ندارد. خمسی که متعلق به فایده است، اساساً ارتباطی با این خمسی که به عنوان جزیه گرفته می‌شود، ندارد. یعنی خمس معهود و مصطلح، قطعاً در این روایت مقصود نیست. اگر کلمه خمس هم آمده، مقصود همان دو عشری است که از اراضی خراجیه گرفته‌اند.

بالاخره یک نکته در اینجا مهم است و آن اینکه خمس در روایت ابی عبیده همان خمس مصطلح است یا خیر؟ این روایت به ما کمک می‌کند و روایت ابی عبیده را تفسیر می‌کند که این خمس مصطلح نیست. ما همین را می‌خواهیم. آیا از این عبارت فهمیده نمی‌شود؟

سوال:

استاد: «يَأْخُذُ هَؤُلَاءِ مِنْ هَذَا الْخُمْسِ مِنْ أَرْضِ الْجَزِيَّةِ وَيَأْخُذُ مِنَ الدَّهَاقِينِ»؛ این دو سؤال است. بحث این است که آن چیزی از ارض خراجی گرفته می‌شود، اصطلاح خمس در مورد آن به کار رفته است. خمسی که در مورد آن به کار رفته، قطعاً دو عشر است.

سؤال:

استاد: چرا شما آن را حمل بر خمس معهود نمی‌کنید؟ این کلمه خمسی که در مورد اراضی خراجیه وارد شده، چرا آنجا نمی‌گویید خمس معهود است؟ اتفاقاً ما از اطلاق کلمه خمس در مورد اراضی خراجیه که مربوط به کفار ذمی است، استفاده نمی‌کنیم که این خمس معهود و مصطلح است، پس اینجا هم که کلمه خمس به کار رفته در مورد ارضی که کافر خریده همینطور است.

سؤال:

استاد: تفسیر یک وقت ناظر به موضوع است و یک وقت ناظر به حکم است. قطعاً موضوع آن با این فرق می‌کند. قطعاً این ارضی که اینجا هست، غیر از ارض مشتراة است. اتفاقاً اشکال اول همین بود که اگر بحث ثبوت جزیه در همه اراضی کفار است و بحث اراضی خراجیه است، اصلاً چرا در مورد ارض مشتراة صحبت می‌کند؟ اصلاً شبهه اول بر این اساس استوار بود که موضوع آن روایت مطلق اراضی است ولی روایت ابو عبیده فقط اراضی مشتراة من المسلم را می‌گوید. مسأله این است که ما می‌گوییم در مورد اراضی خراجیه، تعبیر به خمس به کار رفته و خراج و جزیه را برای آن اراضی ثابت کرده است منتهی بیان را با تعبیر خمس آورده و به جای دو عشر گفته خمس؛ هر جا که کلمه خمس را دیدیم نباید بگوییم همان خمس مصطلح را می‌گوید. خمس متعلق به مطلق فائده یک مسأله و حکم است؛ خمس به عنوان خراج و جزیه که معادل دو عشر است و مربوط به باب زکات یا جزیه است، مسأله دیگری است.

سؤال:

استاد: صورت اشکال این بود که چطور شما از روایت محمد بن مسلم می خواهید به عنوان تأیید استفاده کنید در حالی که روایت ابی عبیده، ارض را اختصاص داده به التی یشتريها الذمی. ما جواب دادیم. چون معمول و متعارف در مورد اراضی خراجی تکلیفش معلوم بوده، سؤال از این شده و امام آن را ملحق به آنها کرده است. این واقعاً خیلی قرینه روشنی است. شما کلمه خمس را در مورد خراج و جزیه متعلق به اراضی خراجیه هم به کار می برید، چرا آنجا را حمل بر خمس معهود نمی کنید؟ موضوع متفاوت است ولی آیا موضوع آن فائده است؟ خیر، اینها مجموعه قرائن است. زمین اصل مال است، مربوط به اهل ذمه است و در مورد ذمی ها می گوید. همه اقسام خمس متوجه مسلمانان است، حالا یک مرتبه می گویند مسیحیان هم باید خمس بدهند، این چطور با بقیه سازگار است؟ اشتباه آقایان هم همین است، همین که ملاحظه کرده اند کلمه خمس در مورد ارض خریداری شده توسط ذمی آمده، فرموده اند این همان خمس کنز و معدن و امثال ذلک است. در حالی که این یک جزیه ای است که حاکم اسلامی بر زمین هایی که آنها می خرند قرار داده است و این می تواند برای این باشد که کمتر انگیزه پیدا کنند تا زمین های مسلمانان را بخرند.

لذا در مجموع به نظر می رسد که همان قول دوم حق است؛ منتهی در اینجا بعضی از بزرگان و شیخنا الاستاد (ره) یک مطلبی گفته اند که باید رسیدگی شود.

«الحمد لله رب العالمین»